

انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

﴿ ۳ ﴾

* انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۱/۰۳/۲۸ (۲۰۰۲/۰۵/۱۸ میلادی)

* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:

nasim@tele2.se

فهرست

عنوان ﴿بخش آخر﴾ صفحه

انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

۹ خدمتگزاری در آستان بورژوازی به بهانه

۳

«تحلیل اقتصادی»

* ضمیمه ۱

۲۳

۱۰ - تزه‌های مربوط به مجلس مؤسسان

* ضمیمه ۲

۲۶

۱۱ - کتاب جدید واندرولد در باره دولت

۳۱

* توضیحات

۳۲

* زیرنویس‌ها

چنانکه گفته شد کتاب کائوتسکی - در صورتیکه قرار باشد عنوانی برای آن انتخاب گردد که مضمون را بدرستی منعکس سازد - میبایست نه «دیکتاتوری پرولتاریا» بلکه تکرار «حملات بورژوائی علیه بلشویک ها» نامیده میشد.

«تئوریهای» قدیمی منشویک ها در باره خصلت بورژوائی انقلاب روس یعنی تحریف قدیمی منشویک ها در مارکسیسم (تحریفی که در سال ۱۹۰۵ از طرف کائوتسکی رد شده بود!) اکنون دوباره بتوسط تئوریسین ما علم شده است. هر اندازه هم که این مسئله برای مارکسیست های روس ملال آور باشد، باز ناچاریم روی آن مکث نمائیم.

تمام مارکسیست های روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ میگفتند - انقلاب روس انقلاب بورژوائی است. منشویک ها که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم میکردند، از اینجا چنین نتیجه میگرفتند که: بنابراین پرولتاریا نباید از آن حدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود و باید سیاست سازش با بورژوازی را پیشه خود سازد. بلشویک ها میگفتند که این تئوری یک تئوری لیبرال بورژوائی است. بورژوازی میکوشد کشور را بشیوه بورژوائی، بشیوه رفرمیستی اصلاح نماید، نه اینکه بشیوه انقلابی و میکوشد تا حدامکان هم سلطنت را محفوظ دارد و هم زمینداری اربابی و غیره را. پرولتاریا باید انقلاب بورژوا دموکراتیک را به سرانجام آن برساند و امکان نهد که او را به وسیله رفرمیسم بورژوازی «دست بسته» بگذارند. بلشویک ها تناسب طبقاتی قوا را بهنگام انقلاب بورژوائی چنین فرمولبندی میکردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را بخود ملحق میسازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف مینماید و سلطنت و نظامات قرون وسطائی و زمینداری اربابی را از بیخ و بن برمیاندازد.

همان در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور اعم است که خصلت بورژوائی انقلاب ظاهر میگردد، زیرا دهقانان بطور اعم مولدین خردی هستند که از تولید کالائی طرفداری مینمایند. سپس بلشویک ها در همانزمان اضافه میکردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استثمار شوندهگان و زحمتکشان) را بخود ملحق میسازد، دهقانان میانه حال را بیطرف نموده و بورژوازی را سرنگون میسازد: فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوا دموکراتیک در همین است. (رجوع شود به رساله سال ۱۹۰۵ من: «دو تاکتیک») که در مجموعه ای بنام «طی ۱۲ سال»، منتشره در پتربورگ، سال ۱۹۰۷، داخل شده است).

کائوتسکی در سال ۱۹۰۵ در این مباحثه بطور غیر مستقیم شرکت ورزید و در پاسخ استفسار پلخانف منشویک آنزمان، در ماهیت امر، علیه پلخانف اظهار نظر نمود و اینموضوع در آنهنگام مورد استهزاء مخصوص مطبوعات بلشویکی قرار گرفت. اکنون کائوتسکی کلمه ای هم از مباحثات

آزمان بیاد نمی آورد (زیرا میترسد که خود در اثر اظهارات خود رسوا گردد!) و بدینسان هر گونه امکانی را برای پی بردن به کینه مطلب از خواننده آلمانی سلب میکند. آقای کائوتسکی در سال ۱۹۱۸ نمی‌توانست برای کارگران آلمانی تعریف کند که چگونه او در سال ۱۹۰۵ طرفدار اتحاد کارگران با دهقانان بوده است نه طرفدار اتحاد با بورژوازی لیبرال و با چه شرایطی از این اتحاد دفاع میکرده و چه برنامه ایرا برای این اتحاد طرح مینموده است.

اکنون کائوتسکی سیر قهقرائی در پیش گرفته و به بهانه «تحلیل اقتصادی» با عبارت پردازی مغرورانه ای در باره «ماتریالیسم تاریخی» از تبعیت کارگران از بورژوازی دفاع میکند و بکمک نقل قولهایی از ماسلف منشویک نظریات کهنه لیبرالی منشویکها را بطور خستگی آوری تکرار مینماید؛ ضمناً بکمک این نقل قولها میکوشد اندیشه جدیدی را در باره عقب ماندگی روسیه به ثبوت رساند ولی نتیجه ای که از این اندیشه جدید میگیرد کهنه و حاکی از آنستکه آری بهنگام انقلاب بورژوازی نباید از بورژوازی فراتر رفت! و اینها همه علی رغم تمامی آنچیزبست که مارکس و انگلس، بهنگام مقایسه انقلاب بورژوائی سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۳ فرانسه با انقلاب بورژوائی سال ۱۸۴۸ آلمان گفته اند!

قبل از آنکه به «برهان» اصلی و مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» کائوتسکی پردازیم، متذکر میشویم که همان نخستین عبارات آن آشفته فکری عجیب یا ناسنجیدگی افکار نویسنده را آشکار میسازد:

«تئوریسین» ما اعلام میدارد: «پایه اقتصادی روسیه هنوز کشاورزی و آنهم بویژه تولید دهقانی خرد است. قریب ۴ پنجم و حتی شاید ۵ ششم اهالی بدین تولید اشتغال دارند» (ص ۴۵). اولاً آقای تئوریسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده اید که در بین این مولدین خرد چقدر استثمارگر ممکن است وجود داشته باشد؟ بدیهیست که از یک دهم تمامی عده آنها تجاوز نمیکنند و در شهرها از اینهم کمتر است، زیرا در آنجا تولید بزرگ رشد بیشتری نموده است. ولی شما حتی رقم بزرگ تصور ناپذیری را در نظر گیرید و فرض کنید یک پنجم مولدین خرد استثمارگرانی هستند که از حق انتخاب محروم شده اند. در چنین صورتی هم باز نتیجه میشود که ۶۶ درصدی که بلشویک ها در پنجمین کنگره شوراها داشتند نماینده اکثریت اهالی بود. و تازه به این رقم باید اینهم افزوده شود که در بین اس ارهای چپ همواره بخش مؤثری طرفدار حکومت شوروی بودند. بعبارت دیگر تمام اس ارهای چپ از لحاظ اصولی طرفدار حکومت شوروی بودند و زمانی هم که قسمتی از اس ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ به شورش ماجراجویانه تن در دادند، آنوقت از بین آنها، یعنی از حزب سابق دو حزب جدید بوجود آمد: «ناردنیکهای کمونیست» و «کمونیستهای انقلابی» (۲۷۹) (مرکب از اس ارهای چپ مشهور که همان حزب سابق آنها را برای مهمترین مقامات دولتی پیشنهاد میکرد؛ از آنها زاکس متعلق به حزب اول و کولگایف به حزب دوم متعلق بود). بنابراین کائوتسکی خودش - من غیر عمد! - افسانه خنده آور خود را حاکی از اینکه

بلشویکها متکی به اقلیت اهالی هستند، رد کرده است.

ثانیاً آقای تئوریسین گرامی آیا شما هیچ فکر کرده اید که دهقان مولد خرده پا ناگزیر بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان میکند؟ کائوتسکی این حقیقت مارکسیستی را، که تمام تاریخ معاصر اروپا آنرا تأیید میکند، خیلی بموقع «فراموش کرده است»، زیرا این حقیقت تمام «تئوری» منشیوکی را که او تکرار مینماید، باطل میسازد! اگر کائوتسکی این حقیقت را «فراموش نمیکرد» نمیتوانست لزوم دیکتاتوری پرولتری را در کشوری که دهقانان مولد خرده پا در آن تفوق دارند، نفی نماید. — — —

حال مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» تئوریسین خودمانرا بررسی نمائیم.

کائوتسکی میگوید در اینکه حکومت شوروی دیکتاتوریت، تردیدی وجود ندارد. «ولی آیا این دیکتاتوری، دیکتاتوری پرولتاریاست؟» (ص ۳۴).

«بموجب قانون اساسی شوروی دهقانان اکثریت اهالی را تشکیل میدهند که حق دارند در قانونگذاری و کشورداری شرکت ورزند. آنچه را که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا به ما معرفی میکنند، هر آینه بطور پیگیر عملی میشد و هر آینه اصولاً یک طبقه واحد میتواند مستقیماً دیکتاتوری را عملی سازد (کاری که عملی نمودن آن تنها از عهده حزب برخاسته است)، دیکتاتوری دهقانان از کار در می آید» (ص ۳۵).

کائوتسکی نیکنفس که از این استدلال بس ژرف اندیشانه و هوشمندانه خود فوق العاده خرسند است، میکوشد بذله گوئی کند: «نتیجه میشود که گویا بی دردسرتین راه اجرای سوسیالیسم زمانی تأمین است که این عمل بدهقانان واگذار شود» (ص ۳۵).

تئوریسین ما به کمک یک سلسله نقل قول های فوق العاده دانشورانه از ماسلف نیمه لیبرال، با تفصیلی هر چه تمامتر میکوشد اندیشه جدیدی را در باره علاقمندی دهقانان به نرخهای گزاف غله و به پرداخت دستمزد نازل به کارگران شهری و غیره و غیره ثابت کند. ضمناً ناگفته نماند که طرز بیان این اندیشه های جدید، هر اندازه که در آنها به پدیدهای واقعاً جدید دوران پس از جنگ، مثلاً به این نکته که دهقانان در برابر غله پول مطالبه نکرده بلکه کالا میخواهند و دهقانان ابزار کافی ندارند و این ابزار را بمقدار لازم در مقابل هیچ پولی نمیتوان بدست آورد، کمتر توجه شده است، ملال آورتر است. ما در این باره ذیلاً علیحده سخن خواهیم گفت.

پس کائوتسکی بلشویک ها، یعنی حزب پرولتاریا را متهم بدان میکند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را بدهقانان خرده بورژوا واگذار نموده اند. بسیار خوب آقای کائوتسکی! ولی بعقیده دانشورانه شما مناسبات حزب پرولتاریا با دهقانان خرده بورژوا چگونه میبایست باشد؟

تئوریسین ما در این باره سکوت را ترجیح داده است — لابد این ضرب المثل بیادش آمده است که: «گر سخن از نیکوئی چون زر بود، آن سخن ناگفته اولیتر بود». ولی کائوتسکی با استدلال زیرین خود را لو داده است:

«در آغاز جمهوری شوروی شوراهای دهقانان سازمان هائی بشمار میرفتند متعلق به دهقانان بطور اعم، ولی اکنون این جمهوری اعلام میدارد که شوراها سازمان پرولترها و دهقانان تهیدست هستند. دهقانان مرفه حق انتخاب شوراها را از دست میدهند. دهقان تهیدست اینجا محصول دائمی و توده ای رفرم ارضی سوسیالیستی بهنگام "دیکتاتوری پرولتاریا" شناخته میشود» (ص ۴۸).

چه تمسخر مهلکی! این تمسخر را در روسیه از هر بورژوائی میتوان شنید: اینان همه از اینکه جمهوری شوروی آشکارا بوجود دهقانان تهیدست اعتراف مینماید، موزیانه شادی میکنند و پوزخند میزنند. آنها به سوسیالیسم پوزخند میزنند. این حق آنان است. ولی «سوسیالیستی» که باین موضوع که پس از خانمانسوزترین جنگ چهار ساله در کشور ما دهقانان تهیدست باقیمانده اند - و مدتها باقی خواهند ماند - پوزخند میزند، چنین «سوسیالیستی» فقط در محیط ارتداد عمومی میتوانست بوجود آید.

بقیه اش را گوش کنید:

... «جمهوری شوروی در مناسبات بین دهقانان غنی و تهیدست دخالت میکند، ولی نه از طریق تقسیم بندی مجدد زمین. برای رفع نیازمندی نان شهریان دسته هائی از کارگران مسلح به ده اعزام میگرددند و این دسته ها مازاد غله را از دهقانان غنی می ستانند. بخشی از این غله به اهالی شهر و بخش دیگر به دهقانان تهیدست داده میشود» (ص ۴۸).

بدیهیست که کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست از فکر اینکه دامنه چنین اقدامی از حوالی شهرهای بزرگ فراتر رفته (دامنه این اقدام در نزد ما سراسر کشور را فرا گرفته است) عمیقاً بر آشفته است. کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست با خونسردی (یا کودنی) شگرف بینظیر و قیاس ناپذیر یک فیلیستر معلم وار اظهار میدارد: ... «این عمل (سلب مالکیت از دهقانان مرفه) عنصر جدیدی از ناراحتی و جنگ داخلی در پروسه تولید وارد میکند»... (جنگ داخلی که در «پروسه تولید» داخل میشود. نه، این دیگر ماوراء الطبیعه است!)... «و حال آنکه این تولید برای شفای خود احتیاج مبرمی به آرامش و امنیت دارد» (ص ۴۹).

آری، آری، کائوتسکی مارکسیست و سوسیالیست البته باید در خصوص آرامش و امنیت برای استثمارگران و محترکین غله که مازاد غله را پنهان میکنند، قانون انحصار غله را عقیم میگذارند و اهالی شهرها را به قحطی میکشانند، آه بکشد و سر شک حسرت جاری سازد. حضرات کائوتسکی ها، هنریخ وبرها (۲۸۰) (وین)، لونگه ها (پاریس)، ماکدونالدها (لندن) و غیره و غیره هم آواز فریاد میکشند که ما همه سوسیالیست و مارکسیست و انترناسیونالیست هستیم، ما همه هوادار انقلاب طبقه کارگر هستیم، فقط... فقط به قسمیکه آرامش و امنیت محترکین غله مختل نگردد! و این خدمتگذاری پلید در آستان سرمایه داران را ما با استناد «مارکسیستی» به «پروسه تولید» پرده پوشی مینمائیم... اگر این مارکسیسم است پس چه چیزی چاکری در آستان بورژوازی نامید میشود؟

ببینید از گفته های تئوریسین ما چه حاصل آمده است. او بلشویک ها را بدان متهم میسازد که دیکتاتوری دهقانان را بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا وانمود میسازد. و در عین حال ما را متهم میسازند که جنگ داخلی را در ده وارد میسازیم (ما اینرا از خدمات خود می‌شماریم) و دسته های کارگران مسلح به ده اعزام می‌داریم که آشکارا اعلام می‌دارند که «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست» را عملی میسازند، باین دهقانان کمک مینمایند و مازاد غله ایرا که محتکرین و دهقانان غنی به تخطی از قانون انحصار غله پنهان داشته اند، ضبط میکنند.

تئوریسین مارکسیست ما از یکسو طرفدار دموکراسی خالص و تبعیت طبقه انقلابی یعنی پیشوای زحمتکشان و استثمار شوندهگان از اکثریت اهالی (و لذا از آنجمله هم از استثمارگران) است و از سوی دیگر علیه ما بتوضیح ناگزیری خصلت بورژوائی انقلاب می‌پردازد – بورژوائی از آنجهت که دهقانان من حیث المجموع طرفدار مناسبات اجتماعی بورژوائی هستند – و در عین حال مدعیست که مدافع نظریه پرولتری، طبقاتی و مارکسیستی است!

بجای «تحلیل اقتصادی» – آش در هم جوش و آشفته فکری درجه اول حاصل آمده است. بجای مارکسیسم قطعاتی از تعلیمات لیبرالی و موعظه چاکری در آستان بورژوازی و کولاک ها حاصل آمده است.

بلشویک ها مسئله ایرا که کائوتسکی در آن خلط نموده است، در همان سال ۱۹۰۵ تمام و کمال روشن ساخته بودند. آری، انقلاب ما تا زمانیکه ما به اتفاق جملگی دهقانان گام برمی‌داریم بورژوائیست. اینرا ما با وضوح کامل درک می‌کردیم، صدها و هزاران بار از سال ۱۹۰۵ در باره آن سخن گفته و هرگز در این صدد نبوده ایم که نه از روی این مرحله ضروری پروسه تاریخی به جهیم و نه با بخشنامه آنرا لغو نمائیم. تلاش های کائوتسکی برای اینکه ما را در مورد این مطلب «افشا سازد»، فقط در هم بر همی نظریات خود او و ترس او را از یادآوری آن مطالبی فاش میسازد که در سال ۱۹۰۵ یعنی قبل از ارتداد خویش، نوشته بود.

ولی ما در سال ۱۹۱۷، از ماه آوریل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم، آشکارا به مردم می‌گفتیم و توضیح میدادیم که: انقلاب اکنون نمیتواند در اینجا متوقف ماند، زیرا کشور به پیش رفته است، سرمایه داری به جلو گام برداشته است، و خرابی بمیزان بیسابقه ای رسیده است و این امر ایجاب میکند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامهائی بجلو، بسوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر اینصورت نمیتوان به پیش رفت و کشوریرا، که در اثر جنگ شکنجه و عذاب دیده است، نجات بخشید و دردوالم زحمتکشان و استثمار شوندهگان را تخفیف داد.

درست همانطور شد که ما می‌گفتیم. سیر انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. ابتدا به اتفاق «تمامی» دهقانان علیه سلطنت، علیه ملاکین و علیه نظامات قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب بورژوائی، بورژوا – دموکراتیک است). سپس باتفاق دهقانان تهیدست، به اتفاق نیمه

پرولترها، به اتفاق همه استعمار شوندگان علیه سرمایه داری و از آنجمله علیه ثروتمندان روستا، کولاک ها، محترکین - از اینجا دیگر انقلاب به سوسیالیستی بدل میگردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو و جدا نمودن آنها بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و اتحاد وی با تهیدستان روستا بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن و لیبرالیسم را جایگزین آن ساختن است. این بدانمعناست که با استنادات دانشورانه کاذب به مترقی بودن بورژوازی در مقابل نظامات قرون وسطائی، دفاع ارتجاعی از بورژوازی در مقابل پرولتاریای سوسیالیستی عملی شود.

یکی از علل اینکه شوراها شکل و نوع بمراتب عالیتر دموکراتیسم هستند اینستکه آنها با متحد ساختن و جلب توده کارگران و دهقانان به سیاست هواسنج بسیار حساسی را برای نمایش درجه ارتقاء سطح بلوغ سیاسی و طبقاتی توده ها بدست میدهند که بذهن «خلق» (به آن مفهومی که مارکس در سال ۱۸۷۱ در مورد انقلاب واقعاً خلقی بکار میبرد) از همه نزدیکتر است. قانون اساسی شوروی بر طبق فلان یا بهمان «نقشه» نوشته نشده. در کابینه ها تدوین نگردیده و بتوسط حقوقدانان بورژوازی به زحمتکشان تحمیل نشده است. نه، این قانون اساسی بر اثر سیر تکامل مبارزه طبقاتی، به نسبت نضج تضادهای طبقاتی پدید آمده است. همان فاکتهائی که کائوتسکی مجبور بتصدیق آنهاست، این مطلب را به ثبوت میرساند.

شوراها ابتدا دهقانان را من حیث المجموع متحد میساختند. پائین بودن سطح تکامل، عقب ماندگی و جهل دهقانان تهیدست رهبری را بدست کولاک ها، پولداران، سرمایه داران و روشنفکران خرده بورژوا میداد. این دوره دوران سلطه خرده بورژوازی یعنی منشویک ها و سوسیالیست رولوسیونرها بود (فقط ابلهان یا مرتدینی نظیر کائوتسکی ممکن است این دو را سوسیالیست بشمارند). خرده بورژوازی بطور اجتناب ناپذیر و ناگزیر بین دیکتاتوری بورژوازی (کرنسکی، کورنیلف، ساوینکف) و دیکتاتوری پرولتاریا مردد بود، زیرا خرده بورژوازی به حکم خواص اساسی وضع اقتصادی خود، هیچ کار مستقلی از دستش ساخته نیست. بجاست گفته شود که کائوتسکی به هنگام تجزیه و تحلیل انقلاب روس به کمک مفهوم قضائی و صوری «دموکراسی» یعنی مفهومی که بورژوازی برای پرده پوشی سلطه خود و فریب توده ها از آن استفاده مینماید، گریبان خود را خلاص میکند و فراموش مینماید که «دموکراسی» در عمل گاه مظهر دیکتاتوری بورژوازی و گاه مظهر رفرمیسم زبون خرده بورژواهاییست که از این دیکتاتوری تبعیت میکنند و غیره و او بدینطریق بالمره از مارکسیسم دست میکشد. از گفته کائوتسکی چنین بر می آید که در کشور سرمایه داری احزاب بورژوائی وجود داشته اند و حزب پرولتری که اکثریت پرولتاریا یعنی توده آنها بدنبال خود میکشد وجود داشته است (بلشویک ها)، ولی احزاب خرده بورژوائی وجود نداشته اند! پس، منشویک ها و اس ارها ریشه های طبقاتی، ریشه های خرده بورژوائی، نداشتند!

تزلزلات خرده بورژوازی یعنی منشویک ها و اس ارها، ذهن توده ها را روشن ساخت و اکثریت

عظیم آنان، همه قشرهای «پائین»، همگی پرولترها و نیمه پرولترها را از چنین «پیشوایانی» دور ساخت. بلشویک ها در شوراها تفوق حاصل نمودند (در پتروگراد و مسکو در اکتبر سال ۱۹۱۷) و بین اس ارها و منشویک ها انشعاب قوت یافت.

انقلاب بلشویکی پیروزمند به معنای پایان تزلزلات و فروپاشیدگی کامل سلطنت و زمینداری اربابی بود (قبل از انقلاب اکتبر این زمینداری فرو نپاشیده بود). ما انقلاب بورژوائی را بپایان خود رساندیم. دهقانان جملگی با ما بودند. آنتاگونیسم او با پرولتاریای سوسیالیستی نمیتوانست در یک لحظه بروز نماید. شوراها عموم دهقانان را متحد میساختند. تقسیم بندی طبقاتی داخل دهقانان هنوز به نضج خود نرسیده و هنوز آشکار نشده بود.

این پروسه در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۸ تکامل پذیرفت. شورش ضد انقلابی چکوسلواک ها کولاک ها را بیدار نمود. موج شورش های کولاکی سراسر روسیه را فرا گرفت. دهقانان تهیدست نه از روی کتاب و روزنامه بلکه از خود زندگی می آموختند که منافعشان با منافع کولاک ها، ثروتمندان، بورژوازی روستا آشتی ناپذیر است. «اس ارهای چپ»، نظیر هر حزب خرده بورژوائی تزلزلات توده ها را منعکس میساختند و همانا در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که منشعب شدند: بخشی از آنها با چکوسلواک ها رفتند (شورش مسکو، که در آن پروشیان پس از تصرف تلگرافخانه – تصرف یک ساعته! – سرنگونی بلشویک ها را به روسیه اعلام داشت، سپس خیانت موراویف سرفرمانده ارتش ضد چکوسلواک ها و غیره)؛ بخش دیگر آنها که فوقاً ذکر گردید با بلشویک ها ماندند.

تشدید نیازمندی به خواربار در شهرها مسئله انحصار غله را با شدت هر چه بیشتری مطرح می ساخت (کائوتسکی تئوریسین در تحلیل اقتصادی خود که تکرار مکرر مطلبی است که دهسال قبل در نوشته های ماسلف خوانده است، این انحصار را «فراموش کرده است»!).

دولت ملاکی و بورژوائی و حتی دموکراتیک – جمهوری خواه سابق دسته های مسلحی بدهات اعزام میداشت که عملاً در اختیار بورژوازی بودند. این مطلب را آقای کائوتسکی نمیداند! او اینرا «دیکتاتوری بورژوازی» نمیداند، معاذالله! این «دموکراسی خالص» است، بویژه اگر از طرف پارلمان بورژوائی هم تصویب میشد! در این باره که چگونه آوکسنتیف و س. ماسلف بمعیت کرنسکی ها، تسره تلی ها و جماعت دیگر اس ارها و منشویک ها در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۷ اعضاء کمیته های ارضی را بازداشت میکردند کائوتسکی «چیزی نشنیده است» و در این باره او ساکت است!

تمام مطلب در اینستکه دولت بورژوائی که دیکتاتوری بورژوازی را بوسیله جمهوری دموکراتیک عملی میسازد نمیتواند در برابر مردم اعتراف نماید که به بورژوازی خدمت میکند، نمیتواند حقیقت را بیان دارد و مجبور است سالوسی کند.

ولی دولت طراز کمون، دولت شوروی حقیقت را آشکار و صریح به مردم میگوید و اظهار

میدارد که این دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست است و همانا به کمک این حقیقت دهها میلیون افراد جدید کشور را که در هر جمهوری دموکراتیک دیگری در مذلت و خواری بسر میبرند و شوراها آنها را به شرکت در سیاست، دموکراسی و کشورداری برمیانگیزند، بسوی خود جلب مینماید. جمهوری شوروی دسته های کارگران مسلح و در نوبه اول پیشروترین آنان را از پایتخت ها به دهات اعزام میدارد. این کارگران سوسیالیسم را به ده می برند تهیدستان را بجانب خود میکشند، آنها را متشکل و روشن میسازند و به آنان کمک میکنند تا مقاومت بورژوازی را درهم شکنند.

همه کسانی که از اوضاع باخبرند و در ده بوده اند میگویند ده ما فقط از تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸ است که خود انقلاب «اکتبر» (یعنی پرولتری) را میگذراند. لحظه تحول فرا میرسد. موج شورش های کولاکی جای خود را به اعتلای تهیدستان و رشد «کمیته های تهیدستان» میدهد. در ارتش شماره کمیسرهائی که از بین کارگران برخاسته اند، افسرانی که از بین کارگران برخاسته اند و فرماندهان لشکر و ارتشی که از کارگران برخاسته اند، در افزایش است. در هماننگام که کائوتسکی ابله، که از بحران ژوئیه (۲۸۱) (سال ۱۹۱۸) و فریادهای بورژوازی بهراس افتاده است، «بدو بدو» از دنبال بورژوازی میروید و رساله مفصلی مینویسد سراپا مشحون از این اعتقاد که بلشویکها در آستان سرنگونی خود بدست دهقانان هستند، در هماننگام که این ابله جدا شدن اس ارهای چپ را بعنوان «تنگ شدن» (ص ۳۷) دایره کسانی که از بلشویک ها پشتیبانی میکنند تلقی مینماید، - در همین هنگام دایره واقعی هواداران بلشویسم بی انتها بسط می یابد زیرا دهها میلیون تن تهیدست روستا برای شرکت در زندگی مستقل سیاسی از خواب برمیخیزند و خود را از تحت قیمومیت و نفوذ کولاک ها و بورژوازی روستا خلاص مینمایند.

ما صدها تن از اس ارهای چپ یعنی روشنفکران سست عنصر و کولاک هائی را که از بین دهقانان برخاسته اند از دست دادیم ولی میلیونها نماینده تهیدستان را بدست آوردیم. (۶) یکسال پس از انقلاب پرولتری در پایتخت ها، تحت نفوذ آن و بکمک آن در دهات دور افتاده نیز انقلاب پرولتری فرا رسید و این انقلاب حکومت شوروی و بلشویسم را بطور قطعی مستحکم ساخت و بطور قطعی ثابت نمود که در داخل کشور قوای برضد بلشویسم وجود ندارد.

پرولتاریای روسیه پس از آنکه انقلاب بورژوا - دموکراتیک را به اتفاق عموم دهقانان به انجام رساند، بطور قطعی به انقلاب سوسیالیستی پرداخت و در این هنگام موفق شد ده را منشعب سازد و پرولترها و نیمه پرولترهای آنها بخود ملحق نماید و آنها را علیه کولاک ها و بورژوازی و از آنجمله بورژوازی روستا متحد گرداند.

و هر آینه پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و دو مرکز بزرگ صنعتی کشور موفق نمیشد تهیدستان روستا را علیه دهقانان ثروتمند در پیرامون خود متحد سازد، آنگاه بدینوسیله «نابالغی» روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت میرسد و آنگاه دهقانان «دست نخورده» باقی میمانند

یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی باقی میمانند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا – دموکراتیک فراتر نمیرفت. (ولی در حاشیه متذکر میشویم که حتی در اینصورت هم ثابت نمیشد که پرولتاریا نمی‌بایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا – دموکراتیک را واقعاً به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین گام بسوی دولت سوسیالیستی است.)

از سوی دیگر هر آینه پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر – نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشر بندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات آنرا فراهم سازد و آنرا عملی نماید، در صدد بر می‌آمد که در بارهٔ جنگ داخلی یا «معمول داشتن سوسیالیسم» در ده «فرمان صادر کند» و بدون بلوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قائل شدن یک سلسله گذشت نسبت بدهقان میانه حال و غیره کار را از پیش ببرد، – آنگاه این عمل در حکم تحریف بلانکیستی مارکسیسم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوائی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر ممکن است.

کائوتسکی در مهمترین مسئله تئوریک و سیاسی همه چیز را با هم خلط نموده و در پراتیک صرفاً به خدمتگذاری بورژوازی بدل گردیده که بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا جار و جنجال مینماید.

* * *

کائوتسکی در یک مسئله بسیار جالب و مهم دیگر نیز به همینسان و شاید هم از این بیشتر آشفته فکری وارد ساخته است، و آن اینکه آیا اقدامات قانونگذاری جمهوری شوروی در رشتهٔ اصلاحات ارضی که دشوارترین و در عین حال مهمترین اصلاحات سوسیالیستی است، از لحاظ اصولی صحیح مطرح شده بود و سپس آیا این اقدامات بر وفق هدف انجام گرفت یا نه؟ ما از هر مارکسیست اروپای باختری، هر آینه لااقل پس از آشنائی با مهمترین اسناد، نظر انتقادی خود را در بارهٔ سیاست ما بیان دارد بینهایت سپاسگزار خواهیم بود، زیرا او بدینسان کمک فوق العاده ای به ما خواهد نمود و به انقلاب نضج یابنده در سراسر جهان نیز یاری خواهد کرد. ولی کائوتسکی بجای نظر انتقادی، آشفته فکری تئوریک تصور ناپذیری را بیان میدارد که مارکسیسم را به لیبرالیسم بدل میسازد و در پراتیک هم به حملات میان تهی کین توزانه خرده بورژوا مآبانه علیه بلشویسم اکتفا میورزد. بگذار خود خواننده قضاوت کند:

«زمینداری بزرگ را نمیشد محفوظ داشت، و این کیفیت از انقلاب ناشی میگردد. اینموضوع بلافاصله روشن شد. این زمینداری را نمیشد به اهالی دهقانی واگذار نکرد... (این نادرست است،

آقای کائوتسکی: شما مطلبی را که برای خودتان «روشن» است بعنوان روش طبقات گوناگون نسبت به این مسئله جا میزنید؛ تاریخ انقلاب ثابت کرد که دولت ائتلاف بورژواها با خرده بورژواها، منشییک ها و اس ارها سیاست حفظ زمینداری بزرگ را پیشه خود ساخته بود. این موضوع را بخصوص قانون س. ماسلف و بازداشت های اعضاء کمیته های ارضی (۲۸۲) به ثبوت رساند. بدون دیکتاتوری پرولتاریا «اهالی دهقانی» قادر نبودند بر ملاکی که با سرمایه دار متحد شده بود، پیروز گردند.

... «ولی در خصوص اینکه این اقدام به چه شکلهائی باید انجام گیرد، وحدت وجود نداشت. راه حلهای گوناگونی امکان پذیر بود»... (کائوتسکی بیش از هر چیز همش مصروف «وحدت» «سوسیالیست ها» است، اعم از اینکه هرکس خود را بدین عنوان بنامد. او فراموش میکند که طبقات اصلی جامعه سرمایه داری ناگزیر به راه حلهای گوناگونی میرسند). «از نقطه نظر سوسیالیستی معقول تر از همه این بود که بنگاههای بزرگ به تملک دولت درآیند و دهقانی که تاکنون بعنوان کارگر مزدور در املاک بزرگ کار میکردند، در این املاک بشیوه اشتراکی به زراعت پردازند. ولی این راه حل مستلزم وجود این قبیل کارگران روستا است که در روسیه یافت نمیشوند. راه حل دیگر عبارت بود از واگذاری املاک بزرگ به تملک دولت در عین تقسیم آن به بخشهای کوچک و اجاره آنها به دهقانان کم زمین. در آنصورت باز هم چیزهائی از سوسیالیسم عملی میشد»...

کائوتسکی مثل همیشه با شیوه معروف گریبان خود را خلاص مینماید: هم نمیشود اقرار نکرد و هم باید اعتراف نمود. او راه حلهای گوناگون را در یکردیف میگذارد و این اندیشه – یعنی یگانه اندیشه واقعی و مارکسیستی – را مطرح نمیسازد که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در فلان یا بهمان شرایط خاص چگونه باید انجام گیرد. در روسیه کارگران مزدور روستائی وجود دارند، ولی عده آنها زیاد نیست و کائوتسکی هم مسئله مطروحه از طرف حکومت شوروی را مبنی بر اینکه چگونه باید به مرحله زراعت کنونی و اشتراکی زمین گام نهاد، بمیان نکشیده است. ولی از همه مضحکتر اینست که کائوتسکی میخواهد در اجاره بخشهای کوچک زمین «چیزهائی از سوسیالیسم» ببیند. در واقع این یک شعار خرده بورژوائی است و «از سوسیالیسم» هیچ چیز در آن یافت نمیشود. اگر «دولت» اجاره دهنده زمین، دولت طراز کمون نباشد و جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد (فرضیه همیشگی کائوتسکی بویژه همین است)، آنگاه اجاره زمین بصورت بخشهای کوچک، یک رفرم صرفاً لیبرالی خواهد بود.

کائوتسکی در این باره که حکومت شوروی هرگونه مالکیت بر زمین را ملغی نموده است سکوت اختیار مینماید. از اینهم بدتر اینست که او به نیرنگ تصور ناپذیری دست میزند و فرامین حکومت شوروی را بنحوی نقل مینماید که اساسی ترین نکات آن حذف میگردد.

کائوتسکی پس از اظهار اینکه «تولید کوچک در راه مالکیت خصوصی کامل بر وسائل تولید

میکوشد» و مجلس مؤسسان «یگانه اوتوریته» ای بود که میتواندست مانع تقسیم زمین گردد (این ادعا در روسیه موجب خنده خواهد گشت، زیرا همه میدانند که کارگران و دهقانان فقط شوراها را دارای اوتوریته میدانند و مجلس مؤسسان به شعار چکوسلواک ها و ملاکین تبدیل شده بود)، چنین ادامه میدهد:

«یکی از نخستین فرامین دولت شوروی چنین مقرر داشته است: ۱- مالکیت اربابی بر زمین بیدرنگ بدون بازخرید لغو میگردد. ۲- املاک اربابی و نیز تمام زمینهای تیول، موقوفات دیرها و کلیساها با تمام دامها و ابزار کار و ساختمانهای اربابی و تمام متعلقات آنها، تا زمانیکه مجلس مؤسسان مسئله زمین را حل نماید، در اختیار کمیته های ارضی بخش در شوراها و ولایتی نمایندگان دهقانان گذارده میشود».

کائوتسکی تنها همین دو ماده را نقل قول نموده چنین نتیجه گیری میکند:

«استناد به مجلس مؤسسان فقط روی کاغذ باقی ماند. در عمل دهقانان هر بخش جداگانه ای هر چه میخواستند، میتوانند در مورد زمین انجام دهند» (ص ۴۷).

بفرمائید اینهم نمونه هائی از «انتقاد» کائوتسکی! اینهم کار «دانشمندان» ایکه بیش از هر چیز به تقلب شباهت دارد. بخواننده آلمانی چنین تلقین میشود که بلشویک ها در مورد مسئله مالکیت خصوصی بر زمین در مقابل دهقانان تسلیم شدند! بلشویک ها دهقانان را به حال خود گذاشتند تا بطور متفرق («در هر بخش جداگانه») هر چه میخواهند بکنند!

ولی در حقیقت امر فرمانی که کائوتسکی از آن نقل قول مینماید - یعنی نخستین فرمان صادره در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (مطابق تقویم قدیم) - دو ماده نبوده، بلکه مرکب از ۵ ماده بعلاوه هشت ماده «دستورنامه» (۲۸۳) است، ضمناً در خصوص دستورنامه گفته شده است که «باید رهنمون عمل قرار گیرد».

در ماده سوم فرمان گفته شده است که اقتصادیات زراعتی «به خلق» واگذار میگردد و حتماً باید «از تمام دارائی مشمول ضبط یک صورت دقیق برداشته شود» و «حراست انقلابی هر چه مؤکدتری» بعمل آید. در دستورنامه هم گفته شده است که «حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو میشود» و «قطعه زمینهایی که با شیوه فنی عالی زراعت میشوند» «مشمول تقسیم نخواهند بود». «تمام متعلقات کشاورزی زمینهای ضبط شده، اعم از دامها یا ابزار، بسته بمیزان و اهمیت آنها، بدون بازخرید در اختیار منحصر دولت یا آبشین ها گذاشته میشود» و «تمام زمین جزو ذخیره ارضی همه خلق میگردد».

و اما بعد، همزمان با انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸)، سومین کنگره شوراها «اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده» را تصویب کرد که اکنون در قانون اساسی جمهوری شوروی داخل شده است. در بند الف ماده ۲ این اعلامیه گفته میشود «مالکیت خصوصی بر زمین لغو میگردد» و «املاک نمونه و بنگاههای کشاورزی دارائی ملی اعلام میگردد».

بنابراین استناد به مجلس مؤسسان روی کاغذ باقی نماند، زیرا مؤسسه انتخابی همه خلقی دیگری که در نظر دهقانان به مراتب با اوتوریته تر بود حل مسئله ارضی را بعهده خود گرفت. سپس در ۶ (۲۸۲) فوریه سال ۱۹۱۸ قانون اجتماعی شدن زمین انتشار یافت و در آن بار دیگر لغو هرگونه مالکیت بر زمین تأیید گردید و اداره امور زمین و اختیار کلیه متعلقات کشاورزی زمینداران تحت کنترل حکومت فدراتیو شوروی به مقامات شوروی واگذار شد؛ این قانون یکی از وظائف مربوط به اداره امور زمین را چنین مقرر میدارد:

«اقتصاد دستجمعی در زراعت، بعنوان اقتصادی که از لحاظ صرفه جوئی در کار و محصولات سودمندتر است، بحساب اقتصادیات منفردین و بمنظور انتقال به اقتصاد سوسیالیستی بسط داده شود» (ماده ۱۱، بند ث).

این قانون ضمن معمول داشتن برابری در استفاده از زمین به این پرسش اساسی که «چه کسی حق استفاده از زمین دارد» چنین پاسخ میدهد:

(ماده ۲۰). «کسانیکه از قطعات زمین میتوانند برای رفع نیازمندیهای اجتماعی و شخصی در حدود جمهوری شوروی فدراتیو روسیه استفاده نمایند عبارتند از: آ) به منظورهای فرهنگی – تربیتی: ۱) دولت بتوسط ارگانهای قدرت شوروی (فدرال، ناحیه ای، ایالتی، ولایتی، بخش و روستائی). ۲) سازمانهای اجتماعی (تحت کنترل و با اجازه حکومت شوروی محل). ب) به منظور اشتغال به کشاورزی: ۳) کمون های کشاورزی. ۴) شرکت های کشاورزی. ۵) انجمن های روستائی. ۶) خانواده ها و افراد»...

خواننده می بیند که کائوتسکی مطلب را بکلی تحریف کرده و سیاست ارضی و قوانین ارضی دولت پرولتری را در روسیه بصورت کاملاً مجعولی بخواننده آلمانی ارائه نموده است.

کائوتسکی مسائل از لحاظ تئوریک مهم و اساسی را حتی نتوانسته است مطرح نماید!
این مسائل عبارتند از:

۱) برابری در استفاده از زمین و
۲) ملی کردن زمین، – رابطه این یا آن اقدام با سوسیالیسم بطور اعم و با انتقال از سرمایه داری به کمونیسم بطور اخص.

۳) زراعت اجتماعی زمین بمتابه انتقال از زراعت خرد متفرق به زراعت بزرگ اجتماعی؛ و

اینکه آیا طرح این مسئله در قوانین شوروی با خواستهای سوسیالیسم مطابقت مینماید یا نه؟ در مورد مسئله اول باید مقدم بر هر چیز دو مطلب اساسی زیرین را مسجل نمود: آ) بلشویک ها، هم هنگام در نظر گرفتن تجربه سال ۱۹۰۵ (بعنوان مثال به اثر خود راجع به مسئله ارضی در نخستین انقلاب روس استناد میجویم) اهمیت دموکراتیک و ترقیخواهانه و دموکراتیک – انقلابی شعار برابری را خاطر نشان میساختند و هم در سال ۱۹۱۷، قبل از انقلاب اکتبر با صراحت کامل در این باره سخن میگفتند. ب) بلشویک ها هنگام عملی ساختن قانون اجتماعی کردن زمین –

قانونی که «روح» آن شعار برابری در استفاده از زمین است. — با نهایت دقت و صراحت اظهار داشتند که: این اندیشه از آن ما نبوده و ما با این شعار موافقت نداریم، ما اجرای آنرا از آنجهت وظیفه خود می‌شمیریم که اکثریت قاطع دهقانان خواهان آنند. و اندیشه و خواسته‌های اکثریت زحمتکش‌شان هم باید بتوسط خود آنان دوران خود را سپری سازد: چنین خواسته‌هایی را نمیشود نه «ملغی نمود» و نه از روی آنها «جهید». ما بلشویک‌ها به دهقانان کمک خواهیم کرد تا دوران شعارهای خرده بورژوائی را سپری سازند و با سرعت هر چه بیشتر و با سهولت هر چه بیشتر از این شعارها دست کشیده به شعارهای سوسیالیستی بپردازند.

هر گاه یک تئوریسین مارکسیست می‌خواست با تحلیل علمی خود به انقلاب کارگری کمک نماید، میبایست اولاً به این پرسش پاسخ دهد که آیا صحیح است که اندیشه برابری در استفاده از زمین اهمیت دموکراتیک — انقلابی یعنی اهمیت به پایان رساندن انقلاب بورژوا — دموکراتیک را دارد یا نه؟ ثانیاً آیا بلشویک‌ها کاری صحیح کردند که با رأی دادن خود، قانون خرده بورژوائی برابری را گذراندند (و به بیطرفانه ترین نحوی آنرا مراعات نمودند)؟

کائوتسکی حتی نتوانست اینموضوع را متوجه شود که از لحاظ تئوریک کنه مطلب در کجاست! کائوتسکی هرگز نمیتواند اینموضوع را رد نماید که در انقلاب بورژوا — دموکراتیک اندیشه برابری دارای اهمیت مترقی و انقلابیست. انقلاب مزبور فراتر از آن نمیتواند برود و هنگامیکه به پایان خود میرسد با وضوح بیشتر، سرعت بیشتر و سهولت بیشتری عدم کفایت تصمیمات بورژوا — دموکراتیک و لزوم فراتر رفتن از چارچوب آن و انتقال به سوسیالیسم را در برابر توده‌ها آشکار میسازد:

دهقانانی که تزاریسیم و ملاکین را سرنگون ساخته اند، آرزوی برابری را در سر می‌پروراندند و هیچ نیروئی نمیتواند از دهقانانی که هم از قید ملاکین و هم از قید دولت جمهوری خواه بورژوا — پارلمانی خلاص یافته اند، ممانعت نماید. پرولترها به دهقانان میگویند: ما به شما کمک خواهیم کرد به سرمایه داری «ایده آل» برسید، زیرا برابری در استفاده از زمین بمعنای ایده آلیزه کردن سرمایه داری از نقطه نظر مولد خرده پاست. و در عین حال ما عدم کفایت آن و لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را به شما نشان خواهیم داد.

جالب توجه بود میدیدیم که چگونه کائوتسکی از عهده رد صحت یک چنین رهبری مبارزه دهقانی از طرف پرولتاریا، بر می‌آید!

کائوتسکی طفره رفتن از موضوع را ترجیح داد...

از این گذشته کائوتسکی خوانندگان آلمان را صاف و ساده فریب داده است و اینموضوع را از آنان پنهان داشته است که در قانون مربوط به زمین حکومت شوروی برای کمونها و شرکت‌های زراعتی برتری مستقیم قائل شده و آنها را در مقام اول قرار داده است.

با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوا دموکراتیک، — با بخش تهیدست، پرولتر و نیمه پرولتر

دهقانان به پیش بسوی انقلاب سوسیالیستی! چنین بود سیاست بلشویک ها و این یگانه سیاست مارکسیستی بود.

ولی کائوتسکی دچار سردرگمی است و حتی یک مسئله را هم نمیتواند طرح کند! از یک سو او جرئت ندارد بگوید که پرولترها می بایست و مسئله برابری از دهقانان جدا شوند، زیرا او نابخردی این جدائی را احساس میکند (وانگهی کائوتسکی در سال ۱۹۰۵، هنگامیکه هنوز مرتد نشده بود روشن و صریح از اتحاد کارگران و دهقانان به مثابه شرط پیروزی انقلاب دفاع میکرد). از سوی دیگر کائوتسکی گفته های رذیلانه لیبرال مآبانه ماسلف منشویک را نقل قول مینماید که میکوشد تخیلی بودن و ارتجاعی بودن برابری خرده بورژوائی را از نقطه نظر سوسیالیسم «ثابت کند»، و جنبه مترقی و انقلابی مبارزه خرده بورژوائی در راه برابری، از نقطه نظر انقلاب بورژوا دموکراتیک را مسکوت میگذارد.

کائوتسکی الی غیر النهایه دچار آشفته فکری میگردد: متوجه باشید که کائوتسکی اصرار دارد (در سال ۱۹۱۸) که انقلاب روس دارای خصلت بورژوائی است. کائوتسکی (در سال ۱۹۱۸) خواستار آنستکه: از این چارچوب پا فراتر گذاشته نشود! و همین کائوتسکی در فرم خرده بورژوائی اجاره دادن قطعه زمینهای کوچک به دهقانان تهیدست (یعنی در امر نزدیک شدن به برابری) «چیزهایی از سوسیالیسم» (برای انقلاب بورژوائی) مشاهده مینماید!!
حالا بیا و بفهم!

علاوه بر آن کائوتسکی در مورد به حساب آوردن سیاست واقعی یک حزب معین عدم قابلیت فیلیستر مابانه ای از خود نشان میدهد. او عبارات ماسلف منشویک را نقل قول مینماید، بدون آنکه مایل باشد به سیاست واقعی حزب منشویک ها در سال ۱۹۱۷، یعنی هنگامیکه این حزب ضمن «ائتلاف» با ملاکین و کادت ها عملاً از فرم ارضی لیبرالی و سازش با ملاکین دفاع میکرد (گواه آن: بازداشت اعضاء کمیته ارضی و لایحه قانونی س. ماسلف) پی برد.

کائوتسکی ملتفت نشده است که عبارات پ. ماسلف در باره ارتجاعی و تخیلی بودن برابری خرده بورژوا مآبانه در واقعیت امر سیاست منشویکی سازش دهقانان با ملاکین (یعنی فریب دهقانان از طرف ملاکین) را، در مقابل سرنگونی انقلابی ملاکین بتوسط دهقانان، پرده پوشی مینماید.

عجبا به کائوتسکی «مارکسیست»!

همانا بلشویک ها بودند که وجه تمایز انقلاب بورژوا - دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی دقیقاً در نظر گرفتند: آنها با پایان رساندن انقلاب اول در راه انتقال به انقلاب دوم گشودند. این یگانه سیاست انقلابی و مارکسیستی است.

بیهوده کائوتسکی طعنه های بی نمک لیبرالی را تکرار میکند: «هنوز در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده پا تحت نفوذ معتقدات تئوریک به تولید دستجمعی نپرداخته اند» (ص ۵۰).

بسیار هوشمندانه است!

در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده پای یک کشور بزرگ تحت نفوذ دولت پرولتری نبوده اند.

در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده پا کار را به مبارزه طبقاتی آشکار دهقانان تهیدست علیه ثروتمندان نکشاند و این مبارزه را، در شرایط پشتیبانی تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی و جنگی قدرت دولتی پرولتری از تهیدستان، به جنگ داخلی بین دهقانان تهیدست و ثروتمندان نرسانده اند.

در هیچ جا و هیچ زمانی محترکین و اغنیا بهنگام خانه خرابی توده های دهقانان اینهمه از جنگ ثروتمند نشده اند.

کائوتسکی مطلب کهنه شده را تکرار و مکررات قدیمی را نشخوار میکند و میترسد از اینکه حتی فکر وظائف نوین دیکتاتوری پرولتری را به مخیله خود خطور دهد.

خوب کائوتسکی گرامی، اگر آمدیم و دهقانان برای تولید کوچک ابزارشان کافی نبود و دولت پرولتری به آنان کمک کرد تا برای زراعت دستجمعی زمین ماشین فراهم آورند، آنوقت آیا این «اعتقاد تئوریک» هست؟ _ _ _

به مسئله ملی کردن زمین می پردازیم. ناردنیک های ما و از آنجمله تمام اس ارهای چپ، منکر آنند که اقدام عملی شده از طرف ما ملی کردن زمین است. آنها از نظر تئوریک ذیحق نیستند. تا آنجا که ما در چارچوب تولید کالائی و سرمایه داری باقی هستیم، الغاء مالکیت خصوصی بر زمین به معنای ملی کردن زمین است. کلمه «سوسیالیزاسیون» فقط ترجمان تمایل، دلخواه و آمادگی برای انتقال به سوسیالیسم است.

ولی روش مارکسیست ها نسبت به ملی کردن زمین باید چگونه باشد؟

کائوتسکی در اینجا هم نمیتواند مسئله تئوریک را مطرح نماید و یا _ از آنهم بدتر _ عمداً مسئله را مسکوت میگذارد و حال آنکه از روی نشریات روسی پیداست که او از مباحثات دیرین بین مارکسیست های روس در مورد مسئله ملی کردن زمین، مونیسیپالیزاسیون (یعنی واگذاری املاک بزرگ در اختیار ارگانهای خود مختار محلی) و تقسیم اراضی، باخبر است.

ادعای کائوتسکی مبنی براینکه واگذاری املاک بزرگ به دولت و اجاره آنها بصورت قطعات کوچک به دهقانان کم زمین «چیزهایی از سوسیالیسم» را عملی میسازد، در حکم استهزاء صرف مارکسیسم است. هم اکنون ما متذکر شدیم که در این عمل اثری از سوسیالیسم یافت نمیشود. ولی این کافی نیست: اینجا از انقلاب بورژوا _ دموکراتیک هم که پایان خود رسیده باشد، اثری یافت نمیشود. اعتقاد کائوتسکی به منشویکها، بدبختی بزرگی را گریبانگیر او نموده است. در نتیجه کار بجای مضحکی کشید: کائوتسکی اصرار دارد که انقلاب ما دارای جنبه بورژوائی است و در حالیکه بلشویک ها را بخاطر اینکه به فکر حرکت به سوی سوسیالیسم افتاده اند متهم

مینماید، خود یک رفرم لیبرالی را تحت عنوان سوسیالیسم پیشنهاد میکند. بدون آنکه این رفرم را به تصفیه کامل مناسبات زمینداری از کلیه نظامات قرون وسطائی برساند! در نزد کائوتسکی نیز، همانند مستشاران منشویک، بجای دفاع از انقلاب پیگیر بورژوا دموکراتیک، دفاع از بورژوازی لیبرال حاصل آمده است، که از انقلاب بیم دارد.

در واقع هم چرا تنها املاک بزرگ به تملک دولت در آید نه تمام زمین ها؟ بورژوازی لیبرال بدینسان به حفظ حداکثر نظامات کهنه (یعنی حداقل پیگیری در انقلاب) و حداکثر سهولت برای بازگشت به نظام سابق، نائل میگردد. بورژوازی رادیکال، یعنی آن بورژوازی که انقلاب بورژوائی را تا پایان خود ادامه میدهد، شعار ملی کردن زمین را اعلام میدارد.

کائوتسکی که در ازمنه بسیار بسیار پیشین، یعنی تقریباً ۲۰ سال قبل اثر مارکسیستی بسیار خوبی در باره مسئله ارضی به رشته تحریر در آورده است، نمیتواند نداند که مارکس این نکته را خاطر نشان ساخته است که ملی کردن زمین همانا شعار پیگیر بورژوازی است. کائوتسکی نمیتواند از مباحثه مارکس با رود برتوس و از توضیحات شگرف مارکس در «تئوری های ارزش اضافی»، که در آن اهمیت انقلابی ملی کردن زمین به معنای بورژوا – دمواتیک کلمه، با وضوح خاصی ثابت شده است، بی خبر باشد.

پ. ماسلف منشویک، که کائوتسکی زهی بدون توفیق او را بعنوان مستشار خود انتخاب نموده است، منکر آن بود که دهقانان روس بتوانند به ملی کردن تمام زمینها (و از آنجمله زمینهای دهقانی) تن در دهند. این نظریه ماسلف را ممکن بود تا حدودی با تئوری «بکر» وی (که گفته نقادان بورژوای مارکس را تکرار میکند) یعنی با نفی ربح مطلق و قبول «قانون» (یا به قول ماسلف: «فاکت») «زوال حاصلخیزی زمین» مرتبط دانست.

در واقع در همان انقلاب ۱۹۰۵ معلوم شد که اکثریت عظیم دهقانان روسیه، خواه دهقانان آبخشین و خواه دهقانان منفرد طرفدار ملی کردن تمام زمینها هستند. انقلاب سال ۱۹۱۷ این موضوع را تأیید کرد و پس از افتادن حکومت بدست پرولتاریا این امر را عملی نمود. بلشویک ها نسبت به مارکسیسم وفادار ماندند و در صدد «جهش» از روی انقلاب بورژوا – دموکراتیک بر نیامدند (علی رغم کائوتسکی که بدون کوچکترین مدرکی ما را بدین امر متهم میسازد). بلشویک ها مقدم بر همه به رادیکال ترین و انقلابی ترین ایده نولوگ های بورژوا – دموکرات که از همه به پرولتاریا نزدیکتر بودند، یعنی به اس ارهای چپ کمک کردند تا آنچه را که عملاً ملی کردن زمین بود، به موقع اجرا گذارند. مالکیت خصوصی بر زمین در روسیه از ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی از همان نخستین روز انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، لغو گردیده است.

با این عمل بنیادی نهاده شد که از نقطه نظر تکامل سرمایه داری به حداکثر تکمیل است، (کائوتسکی بدون گسست از مارکس نمیتواند این موضوع را انکار نماید) و در عین حال یک نظام ارضی ایجاد گردید که از لحاظ انتقال به سوسیالیسم حداکثر نرمش را دارد، از نقطه نظر بورژوا

دموکراتیک، دهقانان انقلابی روسیه فراتر از این جایی ندارند که بروند: از این نقطه نظر هیچ چیز «ایده آل تر» از ملی کردن زمین و برابری در استفاده از زمین نیست و هیچ چیز (باز هم از همین نقطه نظر) «رادیکال تر» از آن نمیتواند باشد. همانا بلشویک ها و فقط بلشویک ها و فقط در نتیجه پیروزی انقلاب پرولتری به دهقانان کمک کردند تا انقلاب بورژوا دموکراتیک را واقعاً پایان خود برسانند و فقط با این عمل بود که آنها برای تسهیل و تسریع انتقال به انقلاب سوسیالیستی حداکثر کار را انجام دادند.

از اینجا میتوان قضاوت نمود که کائوتسکی چه آشفته فکری تصور ناپذیری را به خواننده عرضه میدارد، وقتی بلشویک ها را به عدم درک خصلت بورژوائی انقلاب متهم میسازد و در عین حال خود کار عدول از مارکسیسم را بجائی میرساند که در باره ملی کردن زمین سکوت اختیار مینماید و فرم ارضی لیبرالی دارای حداقل جنبه انقلابی (از نقطه نظر بورژوائی) را بمشابه «چیزهایی از سوسیالیسم» جلوه گر میسازد!

ما در اینجا به سومین مسئله مطروحه در فوق رسیدیم و آن اینکه دیکتاتوری پرولتری در روسیه تا چه درجه ای لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را در نظر گرفته است. کائوتسکی باز هم در اینجا مرتکب عملی بسیار شبیه به تقلب میشود: او تنها «تزهایی» یک بلشویک را، که در آنها از وظیفه انتقال به زراعت دستجمعی زمین صحبت میشود، نقل قول مینماید! «تئورسین» ما پس از نقل قول یکی از این تزهایی پیروزمندانه بانگ برمیآورد که:

«بصرف اینکه یک چیزی وظیفه نامیده شد، متأسفانه وظیفه عملی نمیگردد. کشاورزی دستجمعی در روسیه عجالتاً محکوم به آنستکه روی کاغذ باقی ماند. هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی دهقانان خرده پا بر اساس معتقدات تئوریک به تولید دستجمعی نپرداخته اند» (ص ۵).

هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی یک چنین شیادی در نگارش که کائوتسکی تا مرحله آن سقوط کرده، دیده نشده است. او «تزهایی» را نقل قول میکند ولی راجع به قانون حکومت شوروی سکوت اختیار مینماید. او از «اعتقاد تئوریک» سخن میگوید، ولی در باره قدرت دولتی پرولتری که هم کارخانه ها و هم کالاها را در دست دارد، سکوت اختیار میکند! تمام آنچه را که کائوتسکی مارکسیست سال ۱۸۹۹ در رساله «مسئله ارضی» راجع به وسائلی که دولت پرولتری برای سوق تدریجی دهقانان خرده پا به سوسیالیسم در دست دارد، نوشته است، کائوتسکی مرتد سال ۱۹۱۸ بطاق نسیان سپرده است.

البته چند صد کمون کشاورزی و مؤسسات کشاورزی شوروی که مورد پشتیبانی دولت است (یعنی مؤسسات کشاورزی بزرگ که به توسط شرکتهای کارگری به حساب دولت اداره میشود) – بسیار کم است. ولی مگر سکوت کائوتسکی را در مورد این فاکت میتوان «نظر انتقادی» نامید؟ ملی کردن زمین، که به توسط دیکتاتوری پرولتری در روسیه انجام یافته است، امر به پایان رساندن انقلاب بورژوا – دموکراتیک را به حداکثر تأمین نموده است، – حتی در صورتیکه پیروزی

ضد انقلاب کار را از ملی کردن به عقب یعنی به تقسیم باز گرداند (من چنین موردی را در رساله مربوط به برنامه ارضی مارکسیستها در انقلاب سال ۱۹۰۵ در مبحث خاصی مورد تحلیل قرار داده بودم). علاوه بر آن ملی کردن زمین حداکثر امکان را به دولت پرولتری داده است تا زراعت را به مرحله سوسیالیسم انتقال دهد.

نتیجه: کائوتسکی از لحاظ تئوریک آش در هم جوش تصور ناپذیری را بخورد ما داده و خود بکلی از مارکسیسم دست کشیده است و از لحاظ پراتیک هم به چاکری آستان بورژوازی و فرمیسم وی کمر بسته است. انصافاً که انتقاد خوبی از آب در آمده است!

* * *

کائوتسکی «تحلیل اقتصادی» صنایع را با استدلال عالی زیرین شروع مینماید: در روسیه صنایع بزرگ سرمایه داری وجود دارد. آیا نمیتوان بر این اساس تولید سوسیالیستی را بنا نهاد؟ «چنین فکری ممکن بود، هر آینه سوسیالیسم عبارت از آن بود که کارگران هر فابریک و معدن آنها را به تملک خود در می آوردند» (بعبارت تحت الفظی: از آن خود میکردند)، «امور اقتصاد هر یک از فابریکها را بطور جداگانه اداره مینمودند» (ص ۵۲). کائوتسکی بدین مطلب میافزاید که: «درست همین امروز ۵ اوت، که این سطور را مینگارم از مسکو نطق مورخ ۲ اوت لنین را اطلاع میدهند که در آن، طبق همین اطلاع گفته است: «کارگران فابریکها را محکم در دست خود دارند و دهقانان زمین را به ملاکین مسترد نخواهند کرد». شعار فابریک — به کارگران، زمین — به دهقانان — تاکنون شعار سوسیال دموکراتیک نبوده، بلکه شعار آنارشی — سندیکالیستی بود» (ص ۵۲-۵۳).

ما این استدلال را تماماً نقل قول کردیم تا کارگران روس، که سابقاً به کائوتسکی احترام میگذاشتند و به حق هم احترام میگذاشتند، خود شیوه های این فراری بجانب بورژوازی را برای العین به بینند.

خوب فکر کنید: ۵ اوت، هنگامیکه یک پشته فرمان در باره ملی کردن فابریک ها در روسیه صادر شده بود و ضمناً کارگران حتی یک فابریک را هم «از آن خود» نکرده بودند، بلکه همه به تملک جمهوری در می آمد، در این روز ۵ اوت کائوتسکی با تفسیر آشکارا شیادانه یک عبارت از نطق من، بخوانندگان آلمانی این اندیشه را تلقین میکند که گویا در روسیه فابریک ها به کارگران جداگانه واگذار میشود! و کائوتسکی پس از این موضوع طی دهها سطر مرتباً مکررات را تکرار میکند که آری فابریک ها را نمیشود تک تک بکارگران داد!

این انتقاد نبوده، بلکه شیوه چاکر بورژوازیست که از طرف سرمایه داران اجیر شده است تا انقلاب کارگری را مورد افترا و بهتان قرار دهد.

کائوتسکی مکرر در مکرر مینویسد که فابریک ها را باید به دولت یا به آبشین ها و یا به

شرکتهای مصرف داد، و سرانجام اضافه میکند که:

«همین راه است که اکنون در روسیه در صدد گام نهادن در آن بر آمده اند»... اکنون!! این یعنی چه؟ در ماه اوت؟ مگر کائوتسکی نمیتوانست به اشتین و آکسلرود خود یا به سایر دوستان بورژوازی روس سفارش دهد تا لااقل یک فرمان مربوط به فابریک ها را برایش ترجمه کنند؟ ... «اینکه در این کار چقدر جلو رفته اند، هنوز معلوم نیست. این جانب جمهوری شوروی به هر حال برای ما به حداکثر جالب توجه است، ولی این جانب هنوز تماماً در تیرگی و ابهام باقی مانده است. در تعداد فرمانها کم و کسری نیست»... (بهمین جهت هم کائوتسکی مضمون آنها را نادیده میانگارد یا از خوانندگان خود پنهان میدارد!)، «ولی آنچه کم و کسر دارد اطلاعات موثق راجع به عمل این فرامین است. تولید سوسیالیستی بدون آمار همه جانبه، مفصل و موثقی که سریعاً همه چیز را اطلاع دهد، ممکن نیست. چنین آماری را جمهوری شوروی تاکنون نتوانسته است بوجود آورد. آنچه که ما در باره عملیات اقتصادی آن اطلاع داریم، فوق العاده ضد و نقیض است و نمیتواند مورد هیچگونه واری قرار گیرد. این نیز یکی از نتایج دیکتاتوری و اختناق دموکراسی است. آزادی مطبوعات و بیان وجود ندارد»... (ص ۵۳).

آری تاریخ بدینسان نوشته میشود! اگر مطبوعات «آزاد» سرمایه داران و دوتفیسست ها وجود داشت کائوتسکی اطلاعات مربوط به فابریک هائی را که به کارگران واگذار شده است، دریافت میکرد... حقیقتاً که این «دانشمند جدی» مافوق طبقاتی خیلی فرهمند است! کائوتسکی با هیچیک از فاکتهای بیشماری که گواه آنستکه فابریک ها فقط به جمهوری واگذار میگردد و اداره امور آنها در دست ارگان حکومت شوروی یعنی شورای عالی اقتصاد ملی است که اکثر شرکت کنندگان آنرا کارگرانی تشکیل میدهند که از طرف اتحادیه های کارگری انتخاب شده اند، تماس هم نمیخواهد بگیرد. او با سرسختی و سماجت آدم توی غلاف (۲۸۴) مدام از یک چیز دم میزند و آن اینکه: بیائید یک دموکراسی صلح آمیز، بدون جنگ داخلی، بدون دیکتاتوری با آمار خوب به من بدهید (جمهوری شوروی مؤسسه آمار تأسیس کرده است و بهترین آمار شناسان روسیه را هم تماماً بدان جلب کرده است، ولی بدیهیست که بسرعت نمیتوان آمار ایده آل بدست آورد). در یک سخن: انقلاب بدون انقلاب، بدون مبارزه خشماگین، بدون اعمال قهر – اینست آنچه کائوتسکی طلب میکند. این درست بدان ماند که کسی خواستار اعتصابات باشد بدون حرارت پرشور کارگران و کارفرمایان. فرق یک چنین «سوسیالیستی» را با منصبدار لیبرال متعارفی معین کنید!

کائوتسکی با اتکاء بیک چنین «مدارک واقعی» یعنی با مسکوت گذاردن عمدی و بی اعتنائی کامل به فاکتهای بیشمار اینطور «نتیجه میگیرد»:

«این مطلب مورد تردید است که آیا پرولتاریای روس در جمهوری شوروی از لحاظ دستاوردهای عملی و واقعی، نه اینکه فرامین، بیش از آنچه عایدش شده است که ممکن بود در مجلس مؤسسان یعنی در جائی عایدش گردد که اکثریت آنرا هم، عیناً مانند شوراها، همان سوسیالیست

ها، منتها با رنگ دیگری، تشکیل میدادند» (ص ۵۸).

آیا براستی این شاهکار نیست؟ ما به ستایشگران کائوتسکی توصیه میکنیم که این کلمات قصار را با وسعت بیشتری در بین کارگران روس پخش نمایند، زیرا کائوتسکی برای ارزیابی سقوط سیاسی خود مدرکی بهتر از این نمیتوانست بدست بدهد. رفقای کارگر، کرنسکی هم «سوسیالیست» بود، منتھی با «رنگ دیگر»! کائوتسکی مورخ به لقب و عنوانی که اس ارهای راست و منشویک ها «از آن خود کرده اند» قناعت میورزد. کائوتسکی مورخ در باره فاکت هائی حاکی از اینکه منشویک ها و اس ارهای راست در دوران کرنسکی از سیاست امپریالیستی و غارتگری بورژوازی پشتیبانی میکردند، کلمه ای هم نمیخواهد بشنود و در این باره که در مجلس مؤسسان اکثریت در دست همین قهرمانان جنگ امپریالیستی و دیکتاتوری بورژوائی افتاده بود، محجوبانه سکوت اختیار مینماید. آنوقت اسم این را «تحلیل اقتصادی» میگذارد!..

در خاتمه یک نمونه دیگر از «تحلیل اقتصادی»:

... «جمهوری شوروی پس از ۹ ماه موجودیت خود، بجای آنکه رفاه همگانی را توسعه دهد، مجبور شده است توضیح دهد که احتیاج همگانی از کجا منشاء میگیرد» (ص ۴۱).
کادت ها ما را با این قبیل استدلالات مایوس کرده اند. خدمتگذاران بورژوازی در روسیه همه بدینسان استدلال مینمایند: بیائید دیگر پس از ۹ ماه به ما رفاه همگانی بدهید - آری پس از جنگ خانمانسوز چهار ساله و در عین حال کمک همه جانبه سرمایه خارجی به خرابکاری و شورشهای بورژوازی در روسیه. حقیقتاً که بین کائوتسکی و بورژواهای ضد انقلابی عملاً کوچکترین فرق و اندک تفاوتی باقی نمانده است. با سخنان چرب و نرمی، که «به عوض سوسیالیسم» جا زده میشود، همانچیزهائی تکرار میگردد که کورنیلفی ها و دوتفی ها و کراسنفی ها در روسیه با خشونت و بدون چم و خم و رنگامیزی میگویند.

* * *

سطور پیشین ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده بود. شب بین نهم و دهم از آلمان اخباری واصل گردید حاکی از آغاز انقلاب پیروزمندانه ابتدا در کیل و سایر شهرهای شمالی و کرانه ای، که حکومت در آنجا بدست شوراها نمایندگان کارگران و سربازان افتاده است و سپس در برلین که در آنجا نیز حکومت بدست شوراها افتاده است.

بدینسان خاتمه ای که من میبایست برای رساله مربوط به کائوتسکی و انقلاب پرولتری بنویسم زائد میگردد.

۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸

تزه‌ای مربوط به مجلس مؤسسان

۱. خواست مربوط به دعوت مجلس مؤسسان در برنامه سوسیال دموکراسی انقلابی، کاملاً مشروع بود، بسبب آنکه در جمهوری بورژوازی مجلس مؤسسان عالیترین شکل دموکراتیسم است و نیز بسبب آن که جمهوری امپریالیستی تحت ریاست کرنسکی، هنگام تشکیل پارلمان، بوسیله یک سلسله نقض اصول دموکراسی برای جعل در انتخابات تدارک میدید.
۲. سوسیال دموکراسی انقلابی، در همان حالیکه خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب ۱۹۱۷ بکرات خاطر نشان می ساخت که جمهوری شوراها نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی دارای مجلس مؤسسان شکل عالیتری از دموکراتیسم است.
۳. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا، نه تنها شکلی از نوع عالیتر مؤسسات دموکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس مؤسسان بر تارک آن قرار دارد)، بلکه یگانه شکلی است که میتواند انتقال به سوسیالیسم را به بیدردترین نحوی تأمین نماید.
۴. در انقلاب ما، دعوت مجلس مؤسسان از روی فهرستی که در نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ عرضه شده است، در شرایطی انجام می یابد که امکان نمیدهد مردم بطور اعم و توده های زحمتکش بطور اخص اراده خود را بوسیله انتخابات این مجلس مؤسسان بطرز صحیحی ابراز دارند.
۵. اولاً سیستم تناسبدار انتخابات فقط زمانی ترجمان حقیقی اراده مردم است که فهرست های حزبی با تقسیم بندی واقعی مردم به آن گروه های حزبی که در این فهرست ها منعکس شده است، تطبیق نماید. و اما در اینجا، چنانکه میدانیم، حزبی که از ماه مه تا اکتبر بیش از همه در بین مردم و بویژه در بین دهقانان هوادار داشت یعنی حزب سوسیالیست - رولوسیونرها، در نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ فهرست های واحدی برای انتخابات مجلس مؤسسان داد، ولی این حزب پس از انتخابات مجلس مؤسسان و قبل از اینکه این مجلس دعوت شود، منشعب گردید.
- بدینجهت حتی از نظر صوری هم اراده انتخاب کنندگان من حیث المجموع با ترکیب انتخاب شدگان به مجلس مؤسسان مطابقتی ندارد و نمیتواند داشته باشد.
۶. ثانیاً علت دیگر و مهمتر عدم مطابقت بین اراده مردم و بویژه طبقات زحمتکش از یک طرف و ترکیب نمایندگان مجلس مؤسسان از طرف دیگر، علتی که جنبه صوری یا قضائی نداشته بلکه جنبه اجتماعی - اقتصادی و طبقاتی دارد، این نکته است که انتخابات مجلس مؤسسان هنگامی صورت گرفت که اکثریت قاطع مردم هنوز نمی توانستند تمام دامنه و اهمیت انقلاب شوروی، انقلاب پرولتاری - دهقانی اکتبر را که از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، یعنی پس از ارائه فهرست های نامزدهای نمایندگی مجلس مؤسسان، آغاز گردیده است، دریابند.

۷. انقلاب اکتبر که قدرت حاکمه را برای شوراها متصرف گردیده است، با برون کشیدن سیادت سیاسی از چنگ بورژوازی و سپردنش بدست پرولتاریا و دهقانان تهیدست در برابر دیدگان ما مراحل متوالی تکامل خود را می گذراند.

۸. این انقلاب با پیروزی ۲۴-۲۵ اکتبر در پایتخت آغاز گردید، و این هنگامی بود که دومین کنگره کشوری نمایندگان کارگران و سربازان روسیه - این پیش آهنگ پرولتاریا و از لحاظ سیاسی موثرترین بخش دهقانان - تفوق را به حزب بلشویک ها داد و این حزب را بر مسند قدرت نشانده. ۹. انقلاب سپس در جریان ماههای نوامبر و دسامبر تمام توده ارتش و دهقانان را فرا گرفت و قبل از هر چیز بصورت بر کنار نمودن و تجدید انتخابات سازمانهای بالائی قدیمی (کمیته های ارتشی، کمیته های ایالتی دهقانی، کمیته اجرائیه مرکزی، شورای کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره) متظاهر گردید که مبین دوره سپری شده یا سازشکارانه انقلاب و مرحله بورژوائی آن بودند نه مرحله پرولتاری و بهمین جهت هم ناگزیر می بایست در زیر فشار، توده های عمیقتر و وسیعتر مردم صحنه را ترک گویند.

۱۰. این جنبش نیرومند توده های استثمار شونده برای ایجاد مجدد ارگانهای رهبری سازمانهای خود هنوز هم که نیمه دسامبر سال ۱۹۱۷ است، پایان نرسیده و کنگره ناتمام راه آهن یکی از مراحل آنست.

۱۱. بنابراین گروهبندی نیروهای طبقاتی روسیه ضمن مبارزه طبقاتی آنان، طی ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۷ عملاً و از لحاظ اصولی غیر از آنست که ممکن بود در فهرست های حزبی نامزدهای نمایندگان مجلس مؤسسان نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ متظاهر گردد.

۱۲. حوادث اخیر در اوکراین (و تا اندازه ای هم در فنلاند و بلوروسی و همچنین در قفقاز) ایضاً دال بر گروه بندی جدید نیروهای طبقاتی است که در پروسه مبارزه بین ناسیونالیسم بورژوازی رادای (۷) اوکراین، مجلس فنلاند و غیره از یک طرف و قدرت حاکمه شوروی یا انقلاب پرولتاری - دهقانی هر یک از این جمهوری های ملی از طرف دیگر، بوجود می آید.

۱۳. بالاخره، جنگ داخلی که با شورش ضد انقلابی کادتی - کالدینی بر ضد مقامات شوروی و بر ضد حکومت کارگری و دهقانی آغاز شده است، مبارزه طبقاتی را حدت قطعی داده و هرگونه امکانی را برای حل شکلاً دموکراتیک حادثترین مسائلی که تاریخ در برابر ملل روسیه و در وهله اول در برابر طبقه کارگر و دهقانان این کشور قرار داده از بین برده است.

۱۴. فقط غلبه کامل کارگران و دهقانان بر قیام بورژوازی و ملاکین (که به صورت جنبش کادتی - کالدینی جلوه گر شده است) و فقط سرکوب جنگی بی امان این قیام برده داران قادر است انقلاب پرولتاری - دهقانی را عملاً تأمین نماید. سیر حوادث و تکامل مبارزه طبقاتی در جریان انقلاب منجر به آن شد که شعار «تمام قدرت بدست مجلس مؤسسان»، شعاری که فتوحات انقلاب کارگری - دهقانی یا حکومت شوروی و تصمیم دومین کنگره کشوری شوراها نمایندگان

کارگران و سربازان روسیه و دومین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره را بحساب نمی آورد، عملاً به شعار کادتها و کالدینی ها و دستیاران آنها بدل گردد. برای تمام مردم واضح میشود که معنی این شعار فی الواقع مبارزه در راه از میان برداشتن حکومت شوروی است، و نیز واضح میشود که هر آینه مجلس مؤسسان با حکومت شوروی اختلاف نظر داشته باشد، ناچار به مرگ سیاسی محکوم خواهد بود.

۱۵. از جمله مسائل بسیار حاد زندگی مردم مسئله صلح است. مبارزه واقعاً انقلابی در راه صلح در روسیه فقط پس از پیروزی انقلاب ۲۵ اکتبر آغاز گردید و این پیروزی نخستین ثمرات خود را بصورت انتشار قراردادهای سری، انعقاد متارکه و شروع مذاکرات علنی در باره صلح همگانی بدون الحاق طلبی و غرامات، ببار آورده است.

توده های وسیع مردم فقط اکنون عملاً بطور کامل و آشکارا امکان یافته اند سیاست مبارزه انقلابی در راه صلح را مشاهده نمایند و نتایج آنرا بررسی کنند.

هنگام انتخابات مجلس مؤسسان توده های مردم از این امکان محروم بودند. روشن است که از این جانب قضیه نیز موضوع عدم مطابقت میان ترکیب منتخبین مجلس مؤسسان و اراده واقعی مردم در مورد مسئله خاتمه جنگ امری ناگزیر است.

۱۶. از مجموع نکات مذکور این نتیجه بدست می آید که مجلس مؤسسانی که به موجب فهرست های احزابی فرا خوانده شود، که قبل از انقلاب پرولتاری - دهقانی و در شرایط سلطه بورژوازی وجود داشته اند، ناچار با اراده و منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده، که در ۲۵ اکتبر به انقلاب سوسیالیستی علیه بورژوازی دست زده اند، تصادم می یابد. طبیعی است که منافع این انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس مؤسسان قرار دارد، حتی اگر این حقوق صوری، بعلت اینکه در قانون مجلس مؤسسان حق تجدید انتخاب نمایندگان برای مردم در هر موقع منظور نشده است، لطمه دار نمیشد.

۱۷. هر گونه تشبث، مستقیم یا غیر مستقیم، بمنظور اینکه بموضوع مجلس مؤسسان از جنبه صوری قضائی، در قالب دموکراسی عادی بورژوازی و بدون در نظر گرفتن مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی نگرسته شود خیانت براه پرولتاریا و پیوستن بنظریه بورژوازی است. بر حذر داشتن همه و هر کس از این اشتباهی که معدودی از سران بلشویسم، بعلت عدم توانائی در ارزیابی قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا بدان دچار میشوند، وظیفه بلاشرط سوسیال دموکراسی انقلابی است.

۱۸. یگانه شانس برای حل بدون درد بحرانی که در نتیجه عدم مطابقت انتخابات مجلس مؤسسان با اراده مردم و همچنین با منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده بوجود آمده است، عبارتست از اجرای هر چه وسیعتر حق تجدید انتخابات اعضاء مجلس مؤسسان از طرف مردم و پیوستن خود مجلس مؤسسان به قانون صادره از طرف کمیته اجرائیه مرکزی در باره این تجدید انتخابات و اعلام بلاقید و شرط شناسائی حکومت شوروی. انقلاب شوروی و سیاست آن در مورد

مسئله صلح، زمین و کنترل کارگری از طرف مجلس مؤسسان و پیوستن قطعی مجلس مؤسسان به قرارگاه مخالفین ضد انقلاب کادتی - کالدینی.

۱۹. در غیر این شرایط، بحرانی که بمناسبت مجلس مؤسسان بوجود آمده است فقط از طریق انقلاب حل خواهد شد یعنی از طریق اقدامات انقلابی بینهایت مجدانه، سریع، محکم و قطعی حکومت شوروی علیه ضد انقلاب کادتی - کالدینی، اعم از اینکه این ضد انقلاب خود را در زیر هر شعار و یا مؤسسه ای (ولو عضویت مجلس مؤسسان) مستور ساخته باشد. هر گونه تلاشی برای بستن دست حکومت شوروی در این مبارزه بمنزله همدستی با ضد انقلاب خواهد بود.

تاریخ نگارش: ۱۲ - (۲۵) دسامبر سال ۱۹۱۷.

تاریخ انتشار: ۲۶ - (۱۳) دسامبر سال ۱۹۱۷.

در روزنامه «پراودا». شماره ۲۱۳.

* ضمیمه ۲

کتاب جدید واندرولد در باره دولت

من تنها پس از خواندن کتاب کائوتسکی موفق شدم با کتاب واندرولد به نام «سوسیالیسم بر ضد دولت» (پاریس، ۱۹۱۸) آشنا گردم. بی اختیار این فکر در انسان پیدا میشود که این دو کتاب را با هم مقابله نماید. کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و واندرولد نماینده رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین المللی است. هر دوی آنها معرف ورشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند و هر دو «ماهرانه» و با زرنگی روزنامه نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را به کمک الفاظ مارکسیستی پرده پوشی مینمایند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیسیم آلمانی، این اپورتونیسیم لخت و سنگین وزن و تئوری بافیست که با حذف هر آنچه در مارکسیسم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است بطور ناهنجاری در مارکسیسم جعل مینماید. دیگری برای نوع لاتین اپورتونیسیم حاکم - تا حدود معینی میتوان گفت برای نوع مخصوص اروپای باختری (یعنی کشورهای واقع در باختر آلمان) - جنبه تیپیک دارد. این اپورتونیسیم دارای نرمش بیشتر و لختی کمتر است و با ظرافت بیشتری به همان وسیله اصلی در مارکسیسم جعل مینماید.

هر دوی آنها هم آموزش مارکس را در باره دولت و هم آموزش او را در باره دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف مینمایند و ضمناً واندرولد بیشتر روی مسئله اول و کائوتسکی روی مسئله دوم مکث میکند. هر دوی آنها بر روی ارتباط بسیار نزدیک و گسست ناپذیر این دو مسئله سایه میاندازند. هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام

همشان مصروف طرفه رفتن از انقلاب است. در گفته های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آنچه‌ی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از کاریکاتور بورژوائی آن متمایز می‌سازد، یعنی: روشن ساختن وظائف انقلاب و تمایزش با وظائف رفرم، روشن ساختن تاکتیک انقلابی و تمایزش با تاکتیک رفرمیستی، روشن ساختن نقش پرولتاریا در محو سیستم یا نظام بردگی مزدوری و تمایزش با نقش پرولتاریای دول «معظم» که با بورژوازی در بخش ناچیزی از مافوق سود و مافوق غنائم امپریالیستی وی سهم است، - وجود ندارد.

برای ثبوت صحت این قضاوت چند استدلال از اساسی ترین استدلالات واندرولد را در اینجا نقل مینمائیم.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی با سعی وافی و کافی از مارکس و انگلس نقل قول مینماید و نظیر کائوتسکی هر چه را خواسته باشید از مارکس و انگلس نقل قول مینماید، بجز آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است و انقلابی را از رفرمیست متمایز می‌سازد. در باره اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بکف آورد، هر چه بخواهید نقل قول مینماید، زیرا این امر هم اکنون در چارچوب صرفاً پارلمانی عملاً به موقع اجرا گذارده شده است، ولی در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند «مانیفست کمونیست» را که تا اندازه ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه کارگر نمیتواند ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا بطور ساده تصاحب کند و باید آنرا در هم شکند، یک کلمه هم دم نمیزند! واندرولد هم مانند کائوتسکی، گوئی با قرار قبلی، درست همان نکته ای از تجربه انقلاب پرولتری را که از همه اساسی تر است و درست همانچیزیرا که انقلاب پرولتری را از رفرمهای بورژوازی متمایز می‌سازد کاملاً بطاق نسیان میسپارد.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی بدانجهت از دیکتاتوری پرولتاریا سخن میگوید که از آن طرفه رود. کائوتسکی این عمل را بوسیله یک سلسله جعلیات ناهنجار انجام داد. واندرولد همین عمل را ظریفتر انجام میدهد. او در پاراگراف مخصوصی که پاراگراف چهارم است و در آن از «بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا» صحبت میشود، بند «ب» را به مسئله «دیکتاتوری کلکتیو پرولتاریا» اختصاص میدهد و از مارکس و انگلس «نقل قول مینماید» (تکرار میکنم که: درست آنچه‌ی را که به مهمترین نکته یعنی به در هم شکستن ماشین کهنه دولتی بورژوا - دموکراتیک مربوطست، حذف میکند) و چنین نتیجه میگیرد:

... «در محافل سوسیالیستی انقلاب اجتماعی را معمولاً بدینسان در نظر خود مجسم می‌سازند: کمون جدیدی که این بار نه فقط در یک نقطه، بلکه در تمام مراکز عمده جهان سرمایه داری پیروزمند است.

این یک فرضیه است؛ ولی فرضیه ایست که در این هنگامیکه دیگر مشهود میگردد دوران پس از جنگ در بسیاری از کشورها ناظر تضادهای طبقاتی ناشنوده و تشنحات شدید اجتماعی خواهد

بود، هیچ چیز تصور ناپذیری در آن وجود ندارد.

فقط اگر بخواهیم برای ناکامی کمون پاریس - و بطریق اولی برای دشواریهای انقلاب روس - دلیلی ذکر نمائیم. این دلیل همانا اینست که مادامکه پرولتاریا برای استفاده از قدرتی که به حکم اوضاع و احوال ممکنست بدست وی افتد خود را بحد کافی حاضر نکرده است. خاتمه دادن به نظام سرمایه داری محالست» (ص ۷۳).

بیش از این در ماهیت امر چیز دیگری گفته نشده است!

آری اینها هستند پیشوایان و نمایندگان انترناسیونال دوم! در سال ۱۹۱۲ اینها بیانیه بال را امضاء میکنند که در آن آشکارا از رابطه همان جنگی، که در سال ۱۹۱۴ درگرفت، با انقلاب پرولتری سخن میگویند و مستقیماً هم با این انقلاب تهدید میکنند. ولی هنگامیکه جنگ در گرفت و وضع انقلابی بوجود آمد، این کائوتسکی ها و واندرولدها شروع به طفره رفتن از انقلاب نمودند. ملاحظه میفرمائید که: انقلاب طراز کمون فقط فرضیه ایست که تصور ناپذیر نمیباشد! این کاملاً همانند استدلال کائوتسکی در باره نقش احتمالی شوراها در اروپاست.

ولی آخر هر لیبرال تحصیل کرده ای که بیشک اکنون موافقت دارد که کمون جدید «تصور ناپذیر» نیست و شوراها ایفای نقش بزرگی را در پیش دارند و غیره بدینسان استدلال میکند. وجه تمایز انقلابی پرولتر با لیبرال در اینستکه وی بعنوان یک تئوریسین بویژه اهمیت دولتی نوین کمون و شوراها را مورد تحلیل قرار میدهد. واندرولد در مورد تمامی آنچه که مارکس و انگلس، ضمن تحلیل تجربه کمون، در این مبحث بتفصیل بیان داشته اند سکوت اختیار مینماید.

یکنفر مارکسیست بعنوان پراتیسین، بعنوان سیاستمدار میبایست روشن سازد که فقط خائنین نسبت به سوسیالیسم ممکنست اکنون از وظیفه زیرین کناره جویند که عبارت است از: روشن ساختن لزوم انقلاب پرولتری (از طراز کمون، از طراز شوراها یا مثلاً از یک طراز ثالث)، توضیح لزوم آماده شدن برای آن، تبلیغ انقلاب در بین توده ها، رد پندارهای خرافی خرده بورژوائی برضد انقلاب و غیره. نه کائوتسکی و نه واندرولد هیچیک چنین وظیفه ایرا انجام نمیدهند، زیرا آنها همانا خائنینی نسبت به سوسیالیسم هستند که میخواهند شهرت سوسیالیست و مارکسیست بودن خود را در بین کارگران حفظ کنند.

طرح تئوریک مسئله را در نظر گیرید.

دولت حتی در جمهوری دموکراتیک هم چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه به توسط طبقه دیگر. کائوتسکی این حقیقت را میداند، قبول دارد و با آن موافق است، ولی... ولی اساسی ترین مسئله را مسکوت میگذارد و آن اینکه پرولتاریا، پس از بدست آوردن دولت پرولتری، چه طبقه ای را، چرا و با چه وسائلی، باید سرکوب نماید.

واندرولد این حکم اساسی مارکسیسم را میداند، قبول دارد، با آن موافق است و آنرا نقل قول میکند (از ص - ۷۲ کتاب خودش)، ولی... کلمه ای در باره موضوع «نامطبوع» (برای حضرات

سرمایه داران) در هم شکستن مقاومت استثمارگران دم نمیزند!!

واندرولد هم نظیر کائوتسکی این موضوع «نا مطبوع» را کاملاً مسکوت گذارده است. ارتداد آنها هم در همین است.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی در قسمت تعویض دیالکتیک با اکلکتیسم استاد بزرگیست. از یکسو نمیتوان اقرار نکرد و از سوی دیگر باید معترف شد. از یکسو برای دولت میتوان مفهوم «مجموعه ملل» را قائل شد (رجوع شود به فرهنگ لیتره، - اثر دانشمندان ایست، جای حرف ندارد، - ص ۸۷ کتاب واندروولد)، از سوی دیگر برای دولت میتوان مفهوم «حکومت» را قائل گردید. (همانجا).

واندرولد این مبتذلات دانشمند مابانه را با نظر تأیید و تصدیق در ردیف یک سلسله نقل قول از مارکس استنساخ میکند.

واندرولد مینویسد: مفهوم مارکسیستی کلمه «دولت» با مفهوم معمولی آن فرق دارد. بدینجهت ممکنست «سوء تفاهمی» روی دهد. «دولت طبق نظر مارکس و انگلس، دولت بمفهوم وسیع کلمه، دولت بعنوان ارگان اداره کننده و نماینده منافع عمومی جامعه (intérêts généraux de la société) نیست، بلکه دولت صاحب قدرت، دولت به معنای ارگان اوتوریتته، دولت به معنای آلت سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر است» (ص ۷۶-۸۵ کتاب واندروولد).

مارکس و انگلس فقط به مفهوم دوم است که از نابودی دولت سخن میگویند... «احکام بیش از حد مطلق خطر آنرا دارد که غیر دقیق از کار در آید. بین دولت سرمایه داران، که مبتنی بر سلطه یک طبقه منحصر بفرد است و دولت پرولتری که هدف نابودی طبقات را تعقیب میکند مراحل انتقالی بسیاری وجود دارد» (ص ۱۵۶).

اینهم «شیوه» واندروولد که فقط اندکی با شیوه کائوتسکی فرق دارد ولی در ماهیت امر با آن همانند است. دیالکتیک حقایق مطلق را نفی میکند و متغیر بودن تضادها و معنای بحران ها را در تاریخ توضیح میدهد. اکلکتیست خواهان احکام «بیش از حد مطلق» نیست تا بدینوسیله بتواند امیال خرده بورژوائی و فیلیستر مآبانه خود را در باره تعویض انقلاب با «مراحل انتقالی» جا بزند. کائوتسکی ها و واندروولدها در این باره که مرحله انتقالی بین دولت به مفهوم ارگان سلطه طبقه سرمایه داران و دولت به مفهوم ارگان سلطه پرولتاریا همان انقلاب یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و خورد کردن و در هم شکستن ماشین دولتی اوست سکوت اختیار میکنند.

کائوتسکی ها و واندروولدها بر روی این حقیقت که دیکتاتوری بورژوازی باید با دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا تعویض گردد و بدنبال «مراحل انتقالی» انقلاب «مراحل انتقالی» زوال تدریجی دولت پرولتری می آید، پرده تاریکی میکشند.

ارتداد سیاسی آنها هم در همین است.

از نظر تئوریک و فلسفی هم این همان جا زدن اکلکتیسم و سفسطه به عوض دیالکتیک است.

دیالکتیک مشخص و انقلابیست، دیالکتیک بین «انتقال» از دیکتاتوری یک طبقه به دیکتاتوری طبقه دیگر و «انتقال» از دولت دموکراتیک پرولتری به غیر دولت («زوال دولت») فرق میگذارد. اکلکتیسم و سفسطه کائوتسکی ها و واندرولدها تمام نکات مشخص و دقیق را در مبارزه طبقاتی برای خوش آیند بورژوازی ماستمالی میکند و مفهوم کلی «انتقال» را که در آن میتوان دست کشیدن از انقلاب را پنهان داشت (و نه دهم سوسیال دموکراتهای رسمی عصر ما آنها پنهان میدارند) جایگزین آن میسازند!

اکلکتیسم و سفسطه واندرولد ماهرانه تر و ظریفتر از کائوتسکی است، زیرا به کمک عبارت «انتقال از دولت به مفهوم محدود به دولت به مفهوم وسیع» میتوان تمام مسائل انقلاب را، اعم از اینکه هر مسئله ای باشد، و تمام وجه تمایز بین انقلاب و رفرم، حتی وجه تمایز بین مارکسیست و لیبرال را، مسکوت گذارد. زیرا کدام بورژوازی به سبک اروپائی تحصیل کرده ای به فکر این میافتد که «بطور کلی» «مراحل انتقالی» را با یک چنین مفهوم «کلی» نفی کند؟ واندرولد مینویسد: «من با گد در این باره که اجتماعی کردن وسائل تولید و مبادله بدون انجام قبلی دو شرط زیر ممکن نیست، موافقت دارم:

۱. تبدیل دولت کنونی، ارگان سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر، به آنچه منگر آنرا دولت خلقی کار مینامد، از راه به کف آوردن قدرت سیاسی به توسط پرولتاریا.
۲. جدا کردن دولت، ارگان اوتوریتته، و دولت، ارگان اداره کننده، یا، بعبارتی که سن سیمون بکار می برد، ارگان اداره افراد، از اداره اشياء (ص ۸۹).

واندرولد این کلمات را با حروف درشت مینویسد و روی اهمیت این احکام بطرز خاصی تکیه میکند. ولی این یک آش صد در صد اکلکتیک و گسست کامل از مارکسیسم است! آخر «دولت خلقی کار» تنها تکرار همان «دولت خلقی آزاد» است که سوسیال دموکراتهای آلمان در سالهای هفتاد با آن جلوه گری میکردند و انگلس بعنوان یک فکر خام آنها تقبیح کرد. اصطلاح «دولت خلقی کار» عبارتست در خورد دموکرات خرده بورژوا (نظیر اس ار چپ ما)، عبارتست که مفاهیم غیر طبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی میسازد. واندرولد، هم به کف آوردن قدرت دولتی به توسط پرولتاریا (به توسط یک طبقه) و هم دولت «خلقی» را در یک ردیف میگذارد و ملتفت آشی که حاصل میگردد، نمیشود. از گفته های کائوتسکی و «دموکراسی خالص» وی نیز همین آش و همین بی اعتنائی ضد انقلابی و خرده بورژوا مآبانه نسبت به وظائف انقلاب طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی، پرولتری، و دولت طبقاتی (پرولتری) حاصل میگردد.

و اما بعد. اداره افراد فقط وقتی از بین میرود و جای خود را به اداره اشياء میدهد که هر گونه دولتی زوال یابد. واندرولد با این آینده نسبتاً دور عرصه را بر وظیفه فردا یعنی سرنگونی بورژوازی تنگ میکند و پرده تاریکی به روی آن میکشد.

این شیوه نیز برابر است با خدمتگذاری در آستان بورژوازی لیبرال. لیبرال با صحبت در باره

اینکه وقتی ادارهٔ افراد لزومی نداشته باشد، چه خواهد شد، موافق است. چه مانعی دارد که انسان به چنین آرزوهای بی‌زیانی مشغول باشد؟ ولی راجع به اینکه پرولتاریا مقاومت بورژوازی را، که در برابر سلب مالکیت خود مقاومت مینماید، در هم شکند، باید سکوت اختیار کنیم. منافع طبقاتی بورژوازی چنین ایجاب میکند.

«سوسیالیسم بر ضد دولت». این کرنشی است از طرف واندرولد در برابر پرولتاریا. کرنش کردن کار دشواری نیست، هر سیاستمدار «دموکراتی» بلد است در برابر انتخاب‌کنندگان خود کرنش نماید. ولی در لفافهٔ این «کرنش» مضمون ضد انقلابی و ضد پرولتری جا زده میشود.

واندرولد با تفصیل تمام گفته‌های استرو گورسکی را در خصوص اینکه چقدر فریب و اعمال زور و رشوه خواری و دروغ و ریاکاری و اجحاف نسبت به تهیدستان در زیر ظاهر متمدن و آراسته و پیراستهٔ دموکراسی بورژوائی معاصر نهفته است، نقل مینماید. ولی نتیجه‌ای از آن نمیگیرد. او اینموضوع را که دموکراسی بورژوازی تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده را سرکوب مینماید، ولی دموکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب نماید، متوجه نیست. دیده بصیرت کائوتسکی و واندرولد برای مشاهدهٔ این امر کور است. منافع طبقاتی بورژوازی، که این خائنین خرده بورژوای مارکسیسم، بدنبال وی کشیده میشوند، نادیده انگاشتن این مسئله، سکوت در بارهٔ آن یا نفی صریح لزوم چنین سرکوبی را طلب مینماید.

اکلکتیسم خرده بورژوا مابانه بر ضد مارکسیسم سفسطه برضد دیالکتیک، رفرمیسم فیلیستر مآبانه بر ضد انقلاب پرولتری، آری اینست عنوانی که میبایست به کتاب واندرولد داده شود.

﴿پایان﴾

* توضیحات

(۲۷۹) جدا شدن دو حزب جدید بنام «کمونیستهای ناردنیک» و «کمونیستهای انقلابی» از حزب اس ارهای «چپ» بعد از قتل مفسده جویانهٔ میرباخ سفیر کبیر آلمان از طرف اس ارهای «چپ» و شورش اس ارهای «چپ» در ۶-۷ ژوئیه سال ۱۹۱۸ انجام گرفت. «کمونیستهای - ناردنیک» فعالیت ضد شوروی اس ارهای «چپ» را مورد تقبیح قرار دادند و در کنفرانس سپتامبر سال ۱۹۱۸ از خود حزبی تشکیل دادند. در نوامبر سال ۱۹۱۸ کنگرهٔ حزب «کمونیستهای - ناردنیک» تصمیم انحلال این حزب و الحاق به حزب کمونیست بلشویک را تصویب نمود.

«کمونیستهای انقلابی» تا سال ۱۹۲۰ بمشابهٔ حزب کم عده ای وجود داشتند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه به سازمانهای حزبی اجازه داد که اعضاء حزب سابق «کمونیستهای انقلابی» را به حزب کمونیست (ب) روسیه بپذیرند.

(۲۸۰) هنریخ وبر - اتو بوئر.

(۲۸۱) منظور لنین یک سلسله قیامهای ضد انقلابی کولاکی است که در ژوئیه سال ۱۹۱۸ از طرف اس ارها و گارد سفیدها با پول و به دستور امپریالیستهای آمریکا، انگلیس و فرانسه برپا شد.

(۲۸۲) منظور لنین لایحه قانونی اس اری مربوط به «تنظیم مناسبات ارضی» و «در باره اراضی مشمول اجاره» و غیره است که قسمتی از آن در اکتبر سال ۱۹۱۷ در مطبوعات اس اری درج گردیده بود. لنین مینویسد - «لایحه تنظیمی س. م. ماسلف لایحه ایست «ملاک منشانه» که برای سازش با ملاکان و برای نجات آنها تنظیم شده است».

بازداشت اعضای کمیته های ارضی در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه پاسخی بود از طرف دولت موقت به قیامهای دهقانی و تصرف زمین ملاکان از طرف دهقانان.

(۲۸۳) منظور «دستورنامه دهقانی در باره زمین» است، که بر اساس ۲۴۲ دستورنامه دهقانی محل تنظیم شد و بعنوان بخشی از «فرمان مربوط به زمین» که در دومین کنگره کشوری شوراهای روسیه در ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ بتصویب رسید، داخل این فرمان گردید.

(۲۸۴) «آدم توی غلاف» - قهرمان یکی از داستانها آ. پ. چخف است. نام خود این داستان نیز، آدم توی غلاف است. منظور از این اصطلاح، عامیان محدود الفکری هستند که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراسند.

* زیرنویس ها

(۶) در کنگره ششم شوراهای (۶-۹ نوامبر ۱۹۱۸) ۹۶۷ نماینده با رأی قطعی وجود داشت، از آنها ۹۵۰ نفر بلشویک بودند، ۳۵۱ نماینده هم با رأی مشورتی وجود داشت که از آنها ۳۳۵ نفر بلشویک بودند. جمعاً ۹۷ درصد بلشویک وجود داشت.

(۷) رادا - نام ارگانهای مرکزی سازمانهای ضد انقلابی ناسیونالیست های بورژوازی در اوکراین و بلوروسی طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ ه. ت.